

## زندگی، شخصیت و مکتب صدرالمتألهین

□ استاد سید محمد خامنه‌ای

وی درباره‌ی شهرزوری و کتاب الشجرة الالهية او چنین

می‌نویسد:

شمس‌الدین شهرزوری مباحث اخلاق شجره‌الهیة (او) عین عبارات خواجه (نصیرالدین طوسی) است در اخلاق ناصری که بعربی برداشته ترجمه کرده (است). قسمت طبیعی آن از اشارات است و (قسمت) الهی (الهیات) آن از (کتاب) شفا (ست) با اینکه ادعای مکاشفه می‌کند.

پیداست که این رشته سر دراز دارد و سارقین حکمت بنظر ایشان یکی، دو تا نیستند و «آنقدر کشته فزون است، کفن نتوان کرد»؛ از اینرو ما در اینجا فقط به چند نمونه دیگر می‌پردازیم. وی در دنباله «تحقیقات سرقت‌شناسی»<sup>۱</sup> خود چنین می‌نویسد:

و از سرقات علمیّه (ظ از سارقین علمی) (یکی) ملاعلی قوشچی (است که) شرح مقاصد و شرح موافق را با هم مخلوط کرده و اسم آنرا شرح بر تجرید خواجه (نصیرالدین طوسی) گذاشته و مرحوم ملاعبدالرزاق لاهیجی با نوشتن شوارق (الالهام) قدری او را رسوا کرده (است)؛ و همان قوشچی (کتاب) زبدة الهیة فارسی خواجه (طوسی) را اندک تغییری داده و با اسم فارسی هیئت نوشته است.

ملا مظفر گون‌آبادی (ظ گنابادی) شرحی بر بیست باب ملاعبدالعلی بیرجندی نوشته و عین عبارات خود مصنف را بر زیج خواجه نصیر ذکر

قسمت بیست‌وسوم

کسانیکه به ملاصدرا و بویژه کتاب اسفار او تلویحاً نسبت سرقت (و نه اقتباس و تضمین) داده‌اند، در واقع - اگر نگوییم که دچار وساوس شیطانی شده از روی غرضوری و اهدافی نامعلوم سخن گفته‌اند - باید گفت که از سنت دیرینان و حکمای ازمنه پیش خیر نداشته‌اند و شاید از همینروست که نه فقط صدرالمتألهین را به سرقت گفتار دیگران متهم نموده‌اند که بی‌امان تیغ عصیان برکشیده و به بسیاری از کسان دیگری که به خلاقیت و ابتکار موصوفند حمله نموده و علیه آنها به محکمه داوری تاریخ، کیفرخواست فرستاده‌اند.

ضیاءالدین دُزّی یک از معروفترین این مدعیان درباره‌ی غزالی چنین می‌نویسد:

وی کتاب یحیی دیلمی نصرانی ملقب به بطریق را که در ردّ فلاسفه است با اسم خود نوشته و نامش را تهافت گذاشته (است) منتهی بجای ارسطو او بوعلی سینا گذاشته؛ و در کتاب معارج القدس، غالب فصول نجات شیخ را سرقت کرده و از اول تا به آخر با اسم خود نوشته (است). از ص ۱۲۸ چاپ مصر، در بیان بقاء نفس، که می‌گوید: أمّا البرهان العقلي ... تا آخر عبارات نجات شیخ است و در ص ۱۶۸، در بیان سعادت و شقاوت «فتقول یجب أن یعلم» تا آخر ص ۱۷۷ عبارات نجات است و لکن بینهایت غلط، مثل اینکه ملتفت اغلاط آن نشده (است).

1. Theftology!

کرده (است). (وهلم جزاً).

از این قرار که این فاضل متتبع بدان رسیده، بقول شعر فارسی:

گر امر شود که مست گیرند

در شهر هر آنچه هست گیرند  
اگر اجل به این فاضل مهلت داده بود صغیر و کبیری در بین  
حکما نمی ماند مگر آنکه طبل رسوایش را بر کوی و برزن  
میزد و سرقت علمی ادبی او را اثبات می کرد.

**\* خوشبختانه موضوع نسبت دادن انتحال، سرقت و مانند آن به ملاصدرا و دیگر حکما و علما، امروز رنگ باخته و نه هنر که نوعی بی هنری و بی ادبی شمرده می شود و شناخت بیشتر در حیات و نیز تعمق در فلسفه این حکیم بینظیر، اساس پوچ این سخنان و نسبتها را از اساس منهدم می سازد.**

علاوه بر نگاه بدبینانه این پژوهشگر سرقات ادبی و علمی، وی در تعابیر خود گاهی کلماتی ناپسند نسبت به حکما و عرفا بکار برده است که شایسته علم و علما نیست و قلم از نقل آن شرم دارد و ما از نقل آن چشم پوشی کردیم.

از این مقدمه و افشاگریهای این فاضل متوهم بر هر اهل بصیرت، روشن می شود که نقل کلام دیگران و عین عبارات ایشان، در جایی که منقول عنه با مؤلف هم عقیده بوده و کلام او را تأیید و تقویت می کرده، نه نوعی سرقت ادبی، که نوعی ظرافت در کار تألیف و نگارش بوده، زیرا با این کار نه فقط شخص منقول عنه را به جمع همفکران خود می افزوده بلکه صرفه در کلام و تنظیم عبارات و الفاظ می کرده، و حتی این کار به آن شخص خدمتی شمرده می شده است و گفتیم که این کار نزد بزرگان ادب نیز بصورت صنعت «تضمین» ادبی و یا اقتباس سابقه داشته و از صنایع ادبی بحساب می آمده است و این نکته ظریف تاریخی است که بر هر کس روشن نمی شود.

وعند هبوب الناشرات علی الحمی

تمیل غصون البان لا الحجر الصلد

در تشخیص موضوع سرقت علمی و ادبی باید نخست، به مفهوم و مصداق سرقت ادبی یا علمی توجه داشت، زیرا به هر چیزی نمی توان سرقت گفت. قدر مسلم نام کتاب یا عنوان فصل یا فصول و ابواب کتاب دیگری را بر روی کتاب خود گذاشتن یا در موضوعاتی که پیشینیان از آن بحث کرده اند، بحث نمودن از مصادیق سرقت ادبی شمرده نمی شود؛ همانگونه که برخی نام اشخاص دیگر را بر روی فرزندان خود می گذارند و آنرا کسی زشت و خلاف عرف و اخلاق بحساب نمی آورد. از اینرو بر کتاب اسفار نام حکمت متعالیه گذاشتن مصداق سرقت نیست و ناپسند شمرده نمی شود. عناوین ابواب کتب دیگران را تکرار نمودن نیز امری عادی و معمول بوده است.

فلسوفی که در فلسفه کتاب می نویسد بی معنی و ناشدنی است که همان عناوین و ابواب را در کتاب خود نگشاید و بحث از یک مسئله بدون اشاره به عنوان معروف و مذکور آن در کتب دیگران نشود. متأسفانه خرده گیران بر ملاصدرا برای سیاه کردن جریده خود، حتی از این دست اشکالات نیز گرفته اند. مثلاً ضیاء دری در خاتمه ترجمه تاریخ شهرزوری می گوید عبارت: «فصل فی أن واجب الوجود ائینه مهیته... (در امور عامه اسفار) کلام بوعلی (ابن سینا) است.»

بنظر این فاضل چون ابن سینا فصل مزبور را با این الفاظ شروع کرده، ملاصدرا و دیگران بایستی عبارتی غیر از این جستجو کنند تا مصداق سارق ادبی قرار نگیرند.

وسواس سرقت یابی پس از آقا ضیاء درّی به عده ای دیگر نیز سرایت کرد، یکی از این مستبعان، کتابشناس معاصر محمدتقی دانشپژوه است که در هر فرصتی به صدرالمتألهین تعریض نموده و نسبت انتحال را به وی داده است. از جمله در مقدمه کسر اصنام الجاهلیه وی از کتاب مستدرک محدث نوری<sup>۲</sup> نقل می کند که تفسیر سوره

۲. میرزا حسین نوری مؤلف چند کتاب در حدیث از جمله مستدرک الوسائل (که اخبار ضعیف غیر مذکور در وسائل الشیعه را گرد آوری کرده)، وی برخلاف قاطبه علمای شیعه بر شیعه تهمت می زند که معتقد به تحریف قرآن و حذف آیاتی از آن می باشند و امام خمینی در کتاب کشف اسرار او را محدثی که گفتارش مورد اعتنای علمای شیعه نیست معرفی و سخنان او را رد کرده است - یکی از شذوذ این محدث همین پرداختن به ملاصدرا برای اثبات سرقتهای ادبی و علمی اوست که در جلد سوم کتاب مستدرک خود

و کمال الإخلاص له نفي الصفات عنه» را بصورت «کمال التوحيد نفي الصفات عنه» می آورد و این نه از سر تسامح که بطور طبیعی برای کسانی که با آیات و احادیث و اشعار انس قدیمی دارند، روی می دهد.

• حسب قرائن، ملاصدرا کتب فلسفی فراوانی را در اختیار داشته که یا اصل کتب را بیاری ثروت خانوادگی خریداری می کرد و یا در جوانی نسخه های کمیاب را - برابری رسم دیرین فضلا و طلاب - نسخه برداری و استنساخ می نموده است.

در کتب ملاصدرا در نقل از برخی عبارات قدما و حکما هم اینگونه نقل بمعنا یا نقل یا تغییر عبارات دیده می شود و این یکی از اموری است که سبب اعتراض و حمله خرده گیران شده که وی را متهم به سرقت معانی و مطالب دیگران کرده اند. حافظه نیرومند این حکیم که حتی از دوران نوجوانی مطالب حکما و عرفا را در خاطر خود نگاه داشته، بطبع حال چنین خطاهایی را نیز خواهد داشت که گفته اند: «إِنَّ السيف قد ينبوا».

حسب قرائن، ملاصدرا کتب فلسفی فراوانی<sup>۵</sup> را در اختیار داشته که یا اصل کتب را بیاری ثروت خانوادگی خریداری می کرد و یا در جوانی نسخه های کمیاب را - برابری رسم دیرین فضلا و طلاب - نسخه برداری و استنساخ می نموده است. اگرچه گاهی نقل اقوال حکما را با اعتماد نقل از کتب دیگران، آورده، ولی اینگونه نقلها

اعلای ملاصدرا همان «التنبیه علی بعض الاسرار المودعه» فخری است و سپس می گوید که تفسیر مسوره اعلی منسوب به ابن سیناست، و نیز می گوید که رساله جبر و تفویض ملاصدرا - یا اول آن - همان رساله جبر و تفویض گرگانی است.

وی برای تکمیل تحقیقات خود نظریه ای ابداع می کند و مدعی می شود که «ملاصدرا چون توانگر بوده و کتابخانه بزرگی داشته، مطالب دیگران را گلچین می کرده و بنام یا بنام، عبارات دانشمندان را در آثار خود می گنجانده است».<sup>۳</sup>

گرچه مقدمه این قیاس ظنی، صحیح است ولی نتیجه آن باطل است، زیرا داشتن کتابخانه بزرگ با گلچین و سرقت ملازمه ای ندارد، مگر آنکه آنرا ندانسته و از روی سهو و نسیان و ناشی از آن بدانیم که وی پیش از تألیف اسفار و کتب دیگر، برخی عبارات دیگران را یادداشت کرده و چون در قدیم تقیدی به ثبت صفحه کتاب و نام مؤلف نبوده و اصولاً در بیشتر کتب، شماره صفحه ثبت و کتابت نمی شده، این مطالب اشتبهاً جزء مطالب و نظرات خود او گمان رفته و یا بعدها بوسیله شاگردانش به اسفار افزوده شده باشد.

خوشبختانه موضوع نسبت دادن انتحال، سرقت و مانند آن به ملاصدرا و دیگر حکما و علما، امروز رنگ باخته و نه هنر که نوعی بی هنری و بی ادبی شمرده می شود و شناخت بیشتر در حیات و نیز تعمق در فلسفه این حکیم بینظیر، اساس پوچ این سخنان و نسبتها را از اساس منهدم می سازد.

\* \* \*

### منابع کتب ملاصدرا

از قرائن و شواهد چنین برمی آید که ملاصدرا دو پشتوانه و خزانه علمی مهم داشته، یکی حافظه ای توانا و دیگر کتابخانه ای جامع.

وی در نقل اقوال و عبارات دیگران و حتی ذکر آیات مبارک قرآنی و یا حدیث گاهی الفاظ یا جای آنها را بخطا عوض می کند. مثلاً برخی موارد در آیه «لِيَهْلِكَ مِنْ هَلِكٍ عَنْ بَيْنِهِ وَيَحْيِي مِنْ حَيٍّ عَنْ بَيْنِهِ»<sup>۴</sup> «يَحْيِي مِنْ حَيٍّ...» را مقدم آورده است و یا حدیث «کمال توحیده الإخلاص عنه

آورده است.

۳. محمدتقی دانشپژوه، مجله راهنمای کتاب، شماره ۱۰، دیماه ۱۳۴۰.

۴. سورة انفال، آیه ۴۲.

۵. در فهرستی که بنام «فهرست کتابخانه شخصی ملاصدرا» اخیراً از طرف مدرسه امام عصر «عج» شیراز چاپ شده تنها یکصد و چهار کتاب بخط ملاصدرا در آن فهرست ثبت شده است. وی در این فهرست از شیخ بهائی بعنوان «دام ظلّه» و از میرداماد بعنوان «عظم الله مجده» و «دام افضاله» و «آدام الله علوه» نام می برد که نشانه حیات آنها و جوانی ملاصدراست. ممکن است این کتب او در نوجوانی، یا بخشی از کتبی که در سفر با خود می برده و یا در موقعیتی خاص استفاده می کرده یا چیزی مانند اینها باشد.

محدود است.

صدرالمتألهین با تکیه بر دو پشتوانه مذکور در بیشتر آثار مبسوط خود، نقل آراء دیگران را مقدمه بیان آراء و نظرات خاص خود می‌سازد تا زمینه بحث روشن و محل اختلاف مشخص و ضمناً جویندگان حکمت را با آراء گذشتگان آشنا سازد.

\* \* \*

• در تشخیص موضوع سرقت علمی و ادبی باید نخست، به مفهوم و مصداق سرقت ادبی یا علمی توجه داشت، زیرا به هر چیزی نمی‌توان سرقت گفت.

• منبع اصلی صدرالمتألهین و نخستین منبع علم و الهامات او قرآن مجید است که سخت بدان پایبند و وابسته بوده است.

منبع اصلی صدرالمتألهین و نخستین منبع علم و الهامات او قرآن مجید است که سخت بدان پایبند و وابسته بوده است.

وی مکرر در کتب خود آورده است که نفرین بر فلسفه‌ای که با قرآن و حدیث برابر نباشد: «تباً لفلسفة تکون قوانینها غیر مطابقة للکتاب والسنة»،<sup>۶</sup> زیرا فلسفه باید ما را به حقایق رهنمون شود و قرآن آینه حقایق است.

منابع نقل آراء ملاصدرا علاوه بر قرآن مجید و حدیث و سنت نبوی و نقلی که گاهی از کتب التحجیل و تورات می‌کند بسیار گسترده است و شامل حکمای قدیم ایرانی و غیر ایرانی ماقبل سقراط و پس از وی تا افلوطین و اسکندرانیها و حکمای مسلمان از فارابی گرفته تا دوانی و دیگر اصحاب مکتب شیراز می‌شود.

از منابع اصلی وی در نقل حکمت خسروانی یا فهلویون، مغان و حکمای اشراقی ایرانی اطلاعی نداریم و محتمل است تماماً از حکمة الإشراق سهروردی گرفته شده باشد، گرچه در دوره صفویه بحسب اتفاق دفینه‌ای از کتب باستانی پارسی یافت شد ولی در آثار ملاصدرا به آنها اشاره‌ای نشده است.

از حکمای پیش از سقراط، وی تنها به وصیتنامه زرین فیثاغورس الرسالة الذهبية دسترسی داشته ولی مقالات افلاطون (یا بیشتر آنها) را دیده و در اختیار داشته است. وی مکرر از تیمائوس، فاذن و نوامیس افلاطون نام می‌برد. آثار ارسطو که محور دوران اول فلسفه اسلامی بود طبعاً نزد ملاصدرا موجود بوده، از اینروست که گاهی از کتب مابعدالطبیعه، فی النفس، سماع طبیعی و سماء و عالم ارسطو نقل آراء می‌کند.

از حکمای قرون بعد نام زنون و رواقیین و دیوجانس دیده می‌شود و بیش از همه به افلوطین یا شیخ الحکماء توجه دارد، اگر چه مانند دیگر حکما و فلاسفه مسلمان بر آن باور است که کتاب اثولوجیا به ارسطو تعلق دارد و از این رهگذر به تعارضات و تناقضاتی در برداشت از ارسطو می‌افتد.

بیشترین تکیه‌گاه فلسفه یا مکتب ملاصدرا، حکمت سینایی (سینوی) بعنوان نماینده مکتب مشائی است، اگرچه می‌توان آنرا شاخه‌ای جدا از ارسطوئیان و عدیل آنان شمرد.

عمده منبع سینائی صدرالمتألهین کتاب شفاست و بیشتر کار وی با بخش الهیات آن کتاب است که بسبب توجه بسیار وی به آن و بااحتمال قوی تدریس آن - در ادوار استادی و تعلیم حکمت - حاشیه‌ای بر آن زده است که چون ناقص مانده، محتمل است مربوط به دهه آخر عمر شریف وی بوده باشد و همین، خود نشانه اهمیت و مقام این کتاب در مقام و مرحله آموزش فلسفه است که وی در اواخر عمر - که بارها و سالها پیش، از اشتغال به کتب و گفته مؤلفان فلسفه توبه و استغفار نموده و از آن سخت پشیمان بوده - باز این کتاب را از دست نمی‌گذاشته و آنرا تدریس می‌نموده و به آن شرح می‌نوشته است.

کتب دیگر ابن‌سینا که بالطبع بلحاظ اهمیت، مورد توجه ملاصدرا بوده یکی اشارات و تنبیهات و شرح آن بدست خواجه نصیرالدین طوسی است و دیگر کتاب تعلیقات ابن‌سینا که احتمالاً یادداشت‌های متفرق وی در طول زندگی بوده و حاوی گزیده دستاوردها و تأملات ابن‌سینا شمرده می‌شود و بینظمی مباحث آن شاهدهی بر

۶. اسفار، ج ۸، ص ۳۰۳.

آنستکه قصد آن فیلسوف، نگارش کتاب نبوده است. صدرالمتألهین گاهی به بهمنیار معروفترین شاگرد ابن‌سینا و کتاب *التحصیل* او توجه می‌کند و آنرا همچون شرحی بر مطالب استاد می‌داند.

فارابی نیز فیلسوفی است که ملاصدرا به مطالب او توجه دارد و منبع مورد استفاده او بیشتر کتاب *فصوص الحکم* و *الجمع بین الرأین* است. برخی انتساب فصوص به فارابی را نادرست دانسته‌اند و بنا بر این پندار باید فارابی را در ردیف منابع کم‌اهمیت‌تر قرار داد.

در درجه بعد، صدرالمتألهین بیشتر به سهروردی شیخ اشراق، خواجه نصیرالدین و محیی‌الدین ابن‌عربی توجه و نظر دارد و در بنیانگذاری مکتب خود از آنها بهره می‌برد یا الهام می‌گیرد.

شیخ اشراق نماینده حکمت مشرقی و فلسفه بازمانده از ایران باستان است که از آن به حکمت خسروانی و گاه فهلویون تعبیر می‌شود.<sup>۷</sup>

ملاصدرا و میرداماد را بطور کلی می‌توان اشراقی و پیرو حکمای مشرقی دانست و بهمین سبب برخی محققان غربی آنان را گاهی نوفاثاغوری (یعنی اشراقی) می‌نامند. سهروردی وصول به حقایق را نه با استدلال که پیش از آن با شهود و اشراق می‌دانست و می‌گفت: «ولم يحصل لی أولاً بالفکر بل کان حصوله بأمر آخر...» و ملاصدرا هم همین روش را در پیش گرفته بود. ولی با وجود توجه کامل ملاصدرا به شیخ اشراق و مبانی حکمت مشرقی، باز در جاییکه مبانی او با سخنان سهروردی سازگار نیست، مطالب او را نمی‌پذیرد.

عمده مخالفت او با سهروردی در اعتقاد اصالت ماهوی منسوب به سهروردی است که از ظاهر عبارات او می‌توان استخراج کرد. نسبت اصالت ماهوی بودن - بمعنایی که امروز متداول است - به سهروردی، سبب تعارضات در کلام شیخ و تناقضات و مشکلاتی در فهم مطالب وی می‌شود؛ زیرا مثلاً وی (در *تلویحات*) می‌گوید که مجردات، چه نفس انسانی و چه نفوس عالیه، همه وجود محضند و در جای دیگر در رد اصالت وجود برهان لزوم تسلسل می‌آورد و می‌گوید اگر وجود اصل باشد و شیء متحقق خارجی، وجود آن باشد (نه ماهیت)، آن

موجود هم به وجود دیگری نیازمند است و این تسلسل تمامی ندارد!

صدرالمتألهین نیز بخوبی متفطن این تعارض شده و مکرر در اعتقاد شیخ به اصالت ماهیت اظهار تعجب می‌کند<sup>۸</sup> و یکی از این مواضع، اعتقاد عجیب شیخ به تشکیک در ماهیات است.

نظریه دیگر شیخ اشراق به نظریه فاعلیت بالرضا معروف است که در برابر مشائین و متکلمین ابراز نموده، ولی صدرالمتألهین هیچیک از این آراء را نپذیرفت و رأی دیگری (فاعلیت بالتجلی) را ابداع کرد. وی در بحث علم خداوند متعال از دیدگاه فلسفی رأی شیخ اشراق را «مذهب من یری أن علمه تعالی بالأشیاء هو بالإضافة الإشراقية» می‌گوید:

اعلم أن صاحب الإشراق أثبت علمه علی قاعدة الإشراق، وكان لی اقتداء به فیها فیما سلف من الزمان إلى أن جاء الحق و أرائی ریی برهانه...<sup>۹</sup>

(یعنی شیخ اشراق علم خداوند به اشیاء را با اضافه اشراقی می‌داند و من در گذشته از او پیروی می‌کردم تا آنکه خداوند مرا راهنمایی کرد...).

در مسائل دیگری نیز موضعگیری صدرالمتألهین در برابر شیخ و انکار مبانی او مشهود است؛ از آن جمله است موضوع خیال منفصل، انکار مقوله حرکت در کم و مسئله ابصار.

صدرالمتألهین از شاگردان سهروردی همچون قطب شیرازی، ابن‌کموته و شهرزوری نیز مطالبی نقل می‌کند و بیشتر به رد آنها می‌پردازد.

منبع دیگری را که شاید بتوان برای ملاصدرا نام برد *فخررازی* (۱۱۴۹/۵۴۳ - ۱۲۰۹/۶۰۶) است و بهتر است بجای منبع، آنرا «مرجع» نام دهیم. این فخررازی همان است که برخی مدعی هستند ملاصدرا از وی اقتباس

۷. اگر مقصود از فهلویون (پهلویون) نسبت به پهلوی (تغییر شکل یافته پرتو یعنی قوم «پارت») باشد که سلسله اشکانیان از آنها هستند این نسبت نادرست به نظر می‌آید، زیرا اساس تاریخی حکمت اشراقی و ایرانی مربوط به پیشتر از آنان و مربوط به دوره‌های هخامنشی و ماد و حتی پیش از آن می‌باشد.

۸. اسفار، ج ۱، فصل ۴: فی أن للوجود حقیقة عینیه.

۹. اسفار، ج ۶، الموقف الثانی، فصل ۱۱.

بسیار کرده است. فخررازی یک متکلم ناطق بزبان فلسفه است که کم‌وبیش با غزالی شباهتهایی دارد، همچون هوش و استعدادی بسیار، معلوماتی گسترده، قدرت استدلالی فراوان و بیش از یکصد کتاب و اثر در علوم زمان خود؛ اما هر دو بمانند رهروی توانا هستند که در بیراهه و سنگلاخ طی طریق می‌کنند و تلاش و استعدادشان در آن راه ناهموار بهدر می‌رود. گذشته از آنکه بتعبیری دیگر، فخررازی برخلاف غزالی، سلیقه و ذوق علمی و فلسفی شایسته‌ای ندارد و علی‌رغم قدرت تحلیل علمی و تفریع فروع از اصول و تشکیک در اکثر مسائل و آراء، همواره بدترینها را برمیگزیند. صدرالمতألہین نیز مانند میرداماد او را امام المشککین لقب داده است، زیرا طرفدارانش او را بعنوان تعظیم، «امام» می‌نامیدند.<sup>۱۰</sup>

فخررازی کتب و آثار بسیار دارد اما بیشتر از همه، یکی کتاب تفسیر مفاتیح الغیب اوست (که گاهی به آن تفسیر کبیر می‌گویند) و گاهی ملاصدرا در مباحث قرآنی بدان توجه کرده، و دیگر در کتب فلسفی - کلامی او از المباحث المشرقية و المحصل و نیز شرح وی بر اشارات ابن سینا بهره گرفته و در جایی که با وی موافقت داشته، سخنان او را همچون تأیید بر آراء خود آورده و در جای‌جای اسفار و برخی کتب دیگر او را امام المشککین و عاجز از وصول به حق نامیده و شبهات او را براحتی پاسخ گفته است. وی سخنان نادرست او را در باب معاد از سوره واقعه و قرآن مجید نقل و سپس می‌گوید:

هذا نهاية ما بلغ إليه فهم أهل الكلام.... وبالجملة كلامه أشبه بكلام المنكرين للأخرة، منه بكلام المقرين له.<sup>۱۱</sup>

و همچنین دیگر برداشتهای او را از آیات قرآنی نادرست می‌شمارد و این برخلاف عقیده کسانی است که گمان برده‌اند ملاصدرا ریزه‌خوار خوان وی بوده است. در مباحث فلسفی نیز فخررازی سخنان خام و نادرست فراوان دارد، از جمله عقیده او به «اضافه» بودن علم و ادراک است که در شرح اشارات خود آورده و خواجه و ملاصدرا و دیگران همه آنرا پاسخ گفته‌اند. چه واضح است که گاهی علم هست و صورتی در ذهن وجود دارد بدون آنکه در خارج چیزی موجود باشد تا اضافه محقق

شود. ملاصدرا درباره فخررازی چنین می‌نویسد:

أقول والعجب من هذا المسمى بالإمام (!) كيف زلت قدمه في باب العلم. ثم الذي عليه مبنی تشكيكه هو عدم الفرق بين ماهية الشيء ووجوده...<sup>۱۲</sup>

**\* بیشترین تکیه‌گاه فلسفه یا مکتب ملاصدرا، حکمت سینایی (سینوی) بعنوان نماینده مکتب مشائی است.**

**\* نسبت اصالت ماهوی بودن - بمعنایی که امروز متداول است - به سهروردی، سبب تعارضات در کلام شیخ و تناقضات و مشکلاتی در فهم مطالب وی می‌شود.**

عقاید باطل و براهین نادرست دیگر وی در برخی از مطالب، سبب تعرض صدرالمتألہین به وی شده است. از جمله فخررازی در انکار اتحاد عقل و عاقل و معقول دلایلی آورده و می‌گوید عاقلیت و معقولیت هر یک حقیقتی جداگانه می‌باشند. ملاصدرا پس از نقل کلام وی می‌گوید:

این فاضل با وجود آنکه در انبوه مباحث شناور بوده، هنوز فرق بین مفهوم شیء و وجود خارجی آنرا درک نکرده و گمان برده که تفاوت مفهوم عاقلیت و معقولیت همان تغایر وجود آنهاست!

و نیز درباره وی می‌گوید:

أقول: سبحان الله هل وجد آدمي في العالم بلغ إلى حده في وفور البحث والتفتيش وكثرة التصانيف والخوض في الفكر، ثم بُعد عن الحق هذا البعد! واحتجب عن البصيرة هذا الاحتجاب حتى عمى عن

۱۰. برخی از اصحاب قلم و مؤلفین ایرانی نیز بدون توجه به سابقه تاریخی اینگونه عنوان بخشهای متعصبانه فرقه‌ای او را «امام فخررازی» می‌نامند. همانگونه که گاهی غزالی را نیز - که مخالفان شیعه باعتبار مبارزاتش علیه باطنیه و شیعه حجة الاسلام می‌نامیدند - او را بهمین عنوان نام می‌برند و این چیزی شبیه همان «خر برفت» مولوی است.

۱۱. اسفار، ج ۹، ص ۱۵۶.

۱۲. اسفار، ج ۳، ص ۳۵۲، (ط تهران).

ملاحظة نفسه في أنواعها المختلفة (...). ولم يعلم أن النفس هي المدرك العاقل... وهي الفاعلة لهذه الأنواع الكثيرة بألات مختلفة... . وكأنه بطول امامته وعرض مولويته ظن إدراك الشيء بالآلة معناه أن المدرك حينئذ يكون هي الآلة لا النفس ولا خبر للنفس عن ما تدرك بالآلة (١).

این تعریض ملاصدرا مربوط است به اشکالاتی که وی بر حکما وارد ساخته که آنان افعال و آثار مغایر را به فاعل واحد (نفس) نسبت می‌دهند. وی در شروع به نقل استدلال فخررازی می‌گوید:

ومن جملة ما يباهى به صاحب الملخص ويهيج في هدم قاعدة الحكمة في تعديد القوى و... .

ملاصدرا با هوشمندی خود نه فقط اساس مغالطات فخررازی را که سرآمد متکلمان اشعری بوده، ابطال و رد می‌کند، بلکه در جای جای کتب خود شخصیت و روانشناسی او را نیز ترسیم می‌نماید، مثلاً در جایی می‌گوید:

أقول: هذا الرجل سريع المبادرة إلى الاعتراض على مثل الشيخ ونظرائه قبل الإمعان في المبحث لعجلة طبعه وطيشه، والعجلة من فعل الشيطان....

فخررازی بمانند غزالی، نماینده گروهی از مخالفان فلسفه است که با وجود آشنایی به یک سلسله مصطلحات فلسفه و نقل ظواهر کلمات فلاسفه، به سراپرده حکمت و عمق مقاصد فلاسفه راه نیافته‌اند. نه مانند عوام بکلی از فلسفه و مسائل آن بی‌اطلاعند و نه مثل خواص و حکمای حقیقی، با عمق وجود خود آنرا لمس کرده و روح مطلب را دریافته باشند و در برزخی بینابین بسر می‌برند.

**\* ملاصدرا با هوشمندی خود نه فقط اساس مغالطات فخررازی را که سرآمد متکلمان اشعری بوده، ابطال و رد می‌کند، بلکه در جای جای کتب خود شخصیت و روانشناسی او را نیز ترسیم می‌نماید.**

گرچه علم، ولو اندک، از جهل بهتر است اما عوام و جاهلان فلسفه، در این عرصه که سخن در آن است، بر برزخیان عرصه فلسفه و معقولات برتری دارند؛ زیرا که جهلشان جهل مرکب نیست، می‌دانند که نمی‌دانند و ادعایی ندارند و به چهره حکمت و فلسفه چنگ و ناخن نمی‌زنند و به باره استوار آن سنگ نمی‌اندازند.

کسانی مانند غزالی که مقاصد الفلاسفه می‌نوشتند یا مانند فخررازی مباحث مشرقیه و المحصل تألیف و ترکیب می‌کردند، مانند شغالی هستند که در خم رنگ افتاده باشد، و خود را طاوس علیین بشمارد.

غزالی با تمام استعداد ذاتی خود و ضبط و ربط مطالب، اگر به روح کلام مشائیین رسیده بود، خود را با نگارش تهافت الفلاسفه در تاریخ علم سرافکنده و محکوم نمی‌ساخت و فخررازی با آن همه استعداد و تتبع اگر بجای سخنوری و مریدداری و کوفتن بر طبل علوم و فنون، در فهم و درک عمق مطالب فلاسفه تأمل و تفکر می‌کرد، آنگونه بیمحابا به رد گفته حکما و ابداع و انشاء مبانی و مطالب سست و سخیف نمی‌پرداخت.

اینکه در سنت اسلامی علم را بر دو گونه نورانی و ظلمانی تقسیم کرده‌اند و علم حقیقی را «نوری که خدا آنرا بر هر دلی نمی‌تاباند» دانسته‌اند، بیسبب نبوده است. اگر واقعاً، فلسفه و مسائل آن، تحصیل آن از کتب و اخذ نهایات از بدایات و درک تصدیقات نظری از مقدمات بدیهی باشد، پس چرا اینهمه فرق است بین غزالیها و فخررازیها و حکما و فلاسفه‌ای که جهان را با سخنان خود حیاتی انسانی بخشیده‌اند؟

در اینجا نکته دیگری نیز هست و آن اینکه اگر حتی شیطان رحیم را نیز در این پدیده مؤثر ندانیم، تأثیر نفس اماره را نمی‌توان انکار کرد. غزالی، بسبب استعداد و نیروی جوانی و توان خود، سخت بکار سیاست نظام‌الملکی آن دوران می‌خورد، از اینرو دست سیاست او را به نظامیه‌های نیشابور و بغداد کشاند و بدفاع از خلافت تا برحق سفاکان عباسی، از این فاضل سخنور و دست‌بقلم، برای کوبیدن شیعه که شاخه فعال و مبارز آن همان باطنیه بودند، بهره گرفت و چون عقل و فلسفه و تعقل و استدلال سنگر نخستین و ابزار کار شیعیان در اثبات حق

بود، آنها نیز فلسفه را هدف خرابیگری قرار دادند و از اینرو بیشتر عمر این دانشمند اشعری با استعداد، تماماً صرف تبلیغ علیه فلسفه و عقلانیت گردید.

فخررازی نیز در طول زندگی بدنبال چیزی بود که سرانجام به آن رسید، داشتن حوزه‌ای از شاگردان و مریدان خام، و پشتوانه و حمایتگری از حکام زمان؛ و خلعت و اداری از خزانه، و سیاستی بر حفظ و بقاء حکومت سفاک عباسیان بغداد؛ و سرکوب شیعه بهر شکل و از هر رده که امکان باشد و دست دهد.

حقیقت قضیه، آنستکه همواره در پس کج فهمیها و جهل مرکبهای این افراد که در همه ازمان و ادوار و حتی در دوران معاصر هم می توان یافت، دست سیاست، پنهان یا آشکار، در این مقولات فرهنگی مؤثر و برنامه ریز و کارگردان اصلی بوده است. هر جا صدایی از افراد شاذ ولی با فضل و کمال برخاسته، زود جای پای سیاست آشکار شده است، گویی دشمنان اسلام و ملل مسلمان در کمین نشستند و بدقت اهل فضل و مطالعه را رصد می کنند تا کجا «شاذی» یافت شود تا او را ابزار سیاست و اهداف خود و ایجاد اختلاف و تفرق و انشعاب کنند و از شیعه، «شیع»<sup>۱۳</sup> بسازند.

\* \* \*

کلام فخررازی در بحث قدرت خداوند تعالی نیز مورد تمسخر خواجه و صدرالمتألهین قرار گرفته و خواجه تحلیل و کلام او را در آشتی بین فلاسفه و متکلمین «صلح من غیر تراضی الخصمین...» می شمارد. برویهم، فخررازی برای ملاصدرا - و هر فیلسوف محقق دیگر - فرصتی است مغتنم که بتواند از برداشتهای غلط و اشکال و ایرادهای ناوارد آنان حصار فلسفه را استوارتر و نقاط ضعف آنرا با رد و بررسی و استدلال برطرف سازد. اما خصلت انصاف و دوری از تعصبات مذهبی و علمی که در صدرالمتألهین (و بیشتر حکمای شیعه) دیده می شود او را بر این می دارد که اگر سخنی بحق و برابر واقع گفته اند آنرا پذیرا گردد و آنرا در کتب خود نقل و از گوینده آن بنیکی یاد نماید، زیرا که در حدیث آمده است: «انظروا إلی ما قال ولا تنظروا إلی من قال» و این است سبب آنهمه نقل اقوال مستقیم و غیر مستقیم که در کتب

ملاصدرا از غزالی، فخررازی و دیگران آمده و بهانه برای ژاژخایان و بدگویان شده و سرقت انگاشته شده است.

\* \* \*

خواجه نصیرالدین طوسی (متولد ۵۹۷ - متوفی ۶۷۲) نیز یکی از حکما و علمای مورد توجه و احترام ملاصدراست و از او به «افضل المتأخرین العلامة الطوسی» و محقق و مانند اینها یاد می کند. بسیاری از مواردی که صدرالمتألهین بدنبال خواجه طوسی رفته، رد اشکالات فخررازی است که در شرح او بر اشارات (ابن سینا) و یا در کتاب دیگر او نقد المحصل آمده است. در برخی موارد نیز کلام خواجه ضعیف شمرده شده و صدرالمتألهین رأی خود را آورده است. کتب خواجه نصیرالدین طوسی را نمی توان یکی از منابع عمده حکمت متعالیه بشمار آورد و مبانی و مطالب او در برابر ابن سینا و مکتب مشائی او مشتبی از خروار است و آثار وی را می توان فقط نوعی مرجع برای کتب صدرا دانست؛ اما از نظر نگاه تاریخی و تاریخ فلسفه، چون حکیم طوس یکی از سررشته داران اصلی فلسفه شیعی و منابع اولیه جریانی از تفکر فلسفی است که با گذار از قطب رازی و شهرزوری و متکلمان و فلاسفه شیراز مانند دشتکی و دوانی و سیدشریف و ایچی تا سماکی و مهمتر از همه آنها میرداماد، به حکمت متعالیه ملاصدرا انجامیده، می توان او را یکی از ارکان مکتب ملاصدرا بحساب آورد. صدرالمتألهین هوشمندانه خط سیاسی تفکر فلسفی مشائی - اشراقی باطنیان جعفری را دنبال می کرد که نوعاً زیر پوشش اسماعیلیه و عرفان و تصوف به مبارزه علیه خلافت عباسیه و تخریب مبانی فکری و فرهنگی آن دودمان جبار و نکبتزنا فعالیت می کردند. و حکیم طوسی را - که نقش مهمی در انحراف تفکر اشعری به کلام شیعی و از کلام شیعی به فلسفه و حکمت اصیل اسلامی داشت - می پسندید و محترم می داشت. او را فیلسوف واقعی و علامه و محقق می دانست، اگر چه برسم دیگر علماء گاهگاهی سخنان او را نمی پذیرفت.

اصرار خواجه طوسی بر امحاء وساوس و تشکیکات

۱۳. سورة انعام، آیه ۱۵۹.



فخررازی در شرح اشارات و کتب دیگر او علاوه بر حفظ حصن حصین حکمت اسلامی از خرابی، برای مقابله با سیاستی بود که فخر رازیها ابزار و آلت آن برای حفظ و بقاء خلافت بغداد شده بودند و برای دستمالی، قیصریه را به آتش می‌کشیدند. کتبی که از حکیم طوسی بیشتر از همه کتبش در آثار ملاصدرا بچشم می‌خورد، شرح اشارات و نقد المحصل و تجرید الکلام و گاهی بمناسبت مبحث علم، رساله مسئله علم و مضارع المصارع اوست...

\* \* \*

صدرالمتألهین به غزالی نیز نظر دارد. غزالی (۱۰۵۸/۴۵۰ - ۱۱۱۱/۵۰۵) از کسانی است که تأثیر او را - بگونه‌ای سلبی یا ایجابی - در کارهای ملاصدرا می‌توان یافت. غزالی در خانواده‌ای روحانی در طوس و خراسان زیسته و استعداد و هوش بسیاری داشت. نزد جوینی معروف به امام الحرمین و متکلم اشعری کلام آموخته و بزودی توانست در حوزه خراسان بفضل و بخصوص با شیعه شهرتی بدست آورد و نظر نظام الملک طوسی (وزیر سلجوقیان) را بخود جلب نماید. نظام الملک نیز مانند غزالی مذهب شافعی و مذاق اشعری داشت و تعصبی بیحد نسبت به خلفای بغداد می‌ورزید اما وجه مشترک عمده آنان خصومت با باطنیه بود که بیشتر در کسوت اسماعیلیه در ایران فعالیت سیاسی و تبلیغی پنهانی داشتند و شدت از طرف حکومت وقت تعقیب و سرکوب می‌شدند و خلافت بغداد نیز حکومت ایران را در این مبارزه تشویق و تقویت می‌کرد. در چنین شرایط، بازوی فرهنگی و تبلیغی حکومت سلجوقی و نظام الملک به غزالی نیازمند بود، یکی مشتاق یاری و دیگری محتاج یآوری، از اینرو وی در جوانی به خدمت نظام الملک طوسی درآمد و توانست در سی و چهارسالگی به مقام استادی نظامیه بغداد برسد. ولی روح تصوف از یکطرف و مرگ نظام الملک از طرف دیگر سرانجام او را به دودلی و تردید میان دوراهی دنیا و آخرت انداخت و از علم کلام به اخلاق روی آورد. کتب معروف او مانند احیاء العلوم و المنقذ من الضلال و مانند آنها را در دوران حیرت خود نگاشته و آثار دیگر او مانند تهافت الفلاسفه و مقاصد مربوط به دوره نخستین او است.

وی از کسانی است که تا حدودی مورد توجه و عنایت صدرالمتألهین قرار گرفته است و سبب آن ممکن است ارادت و علاقه وی در نوجوانی و پیش از آن به اخلاق و حدیث و عرفان و کتبی درباره آن بوده باشد و قرائن نشان می‌دهد که وی با احیاء العلوم انس بسیار و قدیمی داشته و آنرا بسیار می‌پسندیده است.<sup>۱۴</sup> و از اینروست که در کتب خود از وی با القابی مانند الشیخ الفاضل یا البحر القمام نام می‌برد.

### \* صدرالمتألهین هوشمندانه خط

سیاسی تفکر فلسفی مشائی - اشراقی  
باطنیان جعفری را دنبال می‌کرد که  
نوعاً زیر پوشش اسماعیلیه و عرفان و  
تصوف به مبارزه علیه خلافت عباسیه  
و تخریب مبانی فکری و فرهنگی آن  
دودمان جبار و نکبتزا فعالیت می‌کردند.

برخورد صدرالمتألهین با غزالی را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: بخشی همراه با رد و تشنیع است و بخشی همراه با احترام. در جاییکه غزالی پای از دایره دانش خود فراتر گذارده و به حریم حکمت آمده و بیهانه آراء منسوب به فلاسفه قدیم به فلسفه و فلاسفه تاخته و غیر مستقیم مواضع و پایگاههای فکری باطنیه را هدف قرار داده، ملاصدرا به وی حمله می‌کند و فضل ادعایی او را بسخره می‌گیرد؛ از جمله در «فصل ۱۶، مواد ثلاث اسفار، در مبحث «کل ممکن محفوف بالوجودین...» و ضمن نقل گفتار غزالی در تهافت الفلاسفه، از وی اینگونه یاد می‌کند:

وبعض من تصدی لخصومة أهل الحق بالمعارضة  
والجدال، والتشبه بأهل الحال بمجرد القيل والقال،  
کمن تصدی لمقابلة الأبطال ومقاتلة الرجال بمجرد  
حمل الأتقال وآلات القتال قال فی تألیف سماه  
تهافت الفلاسفة أن قیاس الطرف الآخر إلى الممكن  
له اعتبارات....

۱۴. این علاقه وی در شاگردش فیض نیز دیده می‌شود و شاید همین کشش فیض را وادار ساخت که کتاب «المحجّه...» را در اصلاح و تحریر احیاء العلوم بنگارد.

(یعنی یکی از کسانی که با جدال و پیکار لفظی عهده‌دار دشمنی اهل حق (فلاسفه یا همان باطنیه) شده و بصرف قیل و قال خود را اهل حال (و عرفان) وانمود می‌کند، همچون کسی که به پیکار دلاوران شتافته باشد بصرف حمل سلاح و ثقل ابزار جنگی، در کتابی که آنرا تناقضگوییهای فلاسفه نامیده چنین گفته است...)

غزالی همانگونه که خود او در رساله المنقذ من الضلال نگاشته<sup>۱۵</sup> فلسفه را نزد استاد نخوانده و تا زمانی که در نظامیه بغداد کلام درس می‌گفته با آن آشنا نبوده و در آن سالها در اوقات فراغت از تدریس و تصنیف به مطالعه چند کتاب فلسفه (که استاددیدگان هم گاهی آنرا نمی‌فهمند) در کمتر از دو سال به درک کامل فلسفه دست یافته و به تفکر و سپس تألیف مقاصد الفلاسفه و تهافت الفلاسفه پرداخته است. عبارات او چنین است:

فشمرت علی ساق الجد فی تحصیل ذلك العلم من الكتب بمجرد المطالعة من غیر استعانة بأستاذ وأقبلت علی ذلك فی أوقات فراغی من التصنیف والتدریس فی العلوم الشرعیة وانا ممنو بالتدریس والإفادة ثلاثمائة نفر من الطلبة ببغداد فاطلعتنی الله سبحانه وتعالی بمجرد المطالعة فی هذه الأوقات المختلصة علی منتهی علومهم فی أقل من سنتین، ثم لم أزل أواظب علی التفکر فیه بعد فهمه قریباً من سنة....

پیداست که مطالعه بدون راهنمای دانشی دشوار و ذو بطون مانند حکمت که آنرا باید با طهارت و در محراب خواند آنهم در کمتر از دو سال در مواقعی که «اوقات مختلصة» یعنی سهم رفع خستگیهای تألیف و تدریس بوده در سنینی که چندان برای تعلم آماده نیست چه مقدار معنا و مطلب حاصل می‌شود و در این کمتر از دو سال که طلبه و دانشجوی جوان جدی در محضر استاد متخصص گاه جز چند اصطلاح بچنگ نمی‌آورد، چه اندازه از معرفت علم کلی حاصل می‌گردد. اینجاست که معنی کلام ملاصدرا مفهوم می‌شود و ارزش و وزن متاع مدعی بظهور می‌رسد.

اما در عین حال ملاصدرا بدو دلیل با وی از در خصومت در نمی‌آید و همچون تعصب پیشگان دیگر

مذاهب به همه گفته‌های او بی‌اعتنا نمی‌شود: یکی بسبب ویژگی حکمت و حکیمان که هر دو در صدرالمتألهین و الحكماء یافت می‌شود و آن قاعده انصاف و حقیقت‌پسندی است، دوم آنکه با سخنان غزالی که اشعری و بالطبع - در عین شافعی مذهب بودن - حنبلی مزاج است برای الزام مخالفان اشعری مذهب حنبلی مزاج بهره می‌گیرد.

از جمله از غزالی سخنی که مؤید و همراه نظریه تجرد خیال ملاصدراست نقل می‌کند و می‌افزاید: «هذا کلام صحیح برهانی یؤید ما ذهبنا إلیه من تجرد القوة الخیالیة...»<sup>۱۶</sup> و نیز در تأیید تقسیم لذات به لذات حسی و خیالی و عقلی از وی نقل قولی می‌نماید<sup>۱۷</sup> که در اصل از ابن‌سیناست و غزالی آنرا پسندیده است. و نیز در جای دیگری رأی غزالی را مبنی بر قبول نظام احسن بودن عالم - که گفته حکیمان و فلاسفه مشائی و اشراقی است - مطابق رأی خود می‌داند و آنرا می‌پذیرد<sup>۱۸</sup> و همچنین این حقیقت را که آفرینش جهان در نهایت اتقان و کمال است و انسان همان مجموعه جهان یا عالم کبیر می‌باشد.

ملاصدرا بیشتر به کتب تفسیر و اخلاق غزالی نظر دارد و بدون تعصب در پاره‌ای نقاط اسفار و کتب دیگرش به گفته غزالی اشاره مینماید. این نقل قولها هیچیک از روی نیاز و فقر به مطلب او نیست، بلکه چون عبارات او را کافی برای ادای مقصود خود می‌بیند از اینرو با نقل مطالب یا عبارات غزالی با یک تیر، دو نشان می‌زند.

برو بهم مکتب ملاصدرا بهیچوجه وامدار غزالی و امثال او نیست و اگر از روی سماحت و سعه صدر و اصرار، به نقل اقوال دیگران در هر باب - که رسم و عادت اوست - می‌پردازد (بویژه در اسفار که اساساً برای تطبیق و مقایسه آراء خود با دیگران نوشته) نمی‌توان و نباید او را سارق یا نیازمند دیگران دانست و این حقیقت در بررسی یک به یک مطالبی که از غزالی و دیگران نقل و روایت کرده، اثبات می‌شود.

\* \* \*

۱۵. ص ۳۰، چاپ بیروت، تحقیق، بوملحم.

۱۶. اسفار، ج ۸، ص ۳۲۰.

۱۷. اسفار ج ۹، ص ۱۵۱ بنقل از احیاء العلوم و المضمون بها.

۱۸. اسفار، ج ۶، ص ۹۱ و ۱۸۱.